

جهانی شدن، منطقه‌ای شدن و توسعه جهان سوم

پل کوک و کالین کوک پاتریک

ترجمه ناصر بیات



چکیده: در چند دهه اخیر شاهد تقویت و تحکیم روابط اقتصادی «متداخل» و همگرایی روزافزون اقتصاد بین‌الملل بوده‌ایم. هدف از این نوشته بررسی پیامدهای روند جهانی شدن و منطقه‌ای شدن برای رشد و توسعه اقتصادی کشورهای جهان سوم است. در این نوشته علل جهانی شدن مطرح و تعابیر «همگرا» یانه و «واگرا» یانه از تأثیر جهانی شدن و منطقه‌ای شدن، بر رفاه اقتصادی کشورهای در حال توسعه، به بحث و بررسی گذارده شده است.

رساله جامع علوم انسانی

مقدمه

در دو دهه اخیر شاهد افزایش تصاعدی در روابط اقتصادی متداخل و یک همگرایی رو به رشد، در اقتصاد بین‌الملل، بوده‌ایم. تحرک بیشتر کالاها و خدمات و عوامل تولید منجر به گسترش و تعمیق پیوندهای اقتصادی در اقتصاد جهانی شده است و حد و مرزهای سنتی تحلیل و ارتباط سیاست با تجارت و جریان منابع بین‌المللی را دگرگون کرده است.

بین‌المللی شدن فعالیت‌های اقتصادی پدیده تازه‌ای نیست. به ویژه دوره بعد از سال ۱۹۴۵ شاهد تسریع رشد تجارت بین‌الملل بوده است. توافقنامه‌های برتن و وودز (Bretton Woods) و گات (GATT) در راستای فرایند آزاد سازی تجاری، در این امر مؤثر بوده‌اند. به هر ترتیب، رشد اخیر همگرایی بین‌المللی به لحاظ کیفی با گسترش اولیه تجارت بین‌الملل متفاوت بود

مشخصه گسترش اولیه افزایش پیوندهای اقتصادی بود که غالباً در سطح کارکردی، مرزهای ملی را در می‌نوردید. تجارت و جریان منابع پیچیده‌تر شده‌اند و اغلب در برگیرنده عوامل و ساختارهای اقتصادی فعال در سطح خرد به شکلی قابل توجه از طریق راهبردها و رفتار شرکتها گردیده‌اند.

فرآیند همگرایی روبه رشد اقتصاد بین‌الملل، به گونه‌ای متفاوت، تحت عناوین جهانی شدن و منطقه‌ای شدن توصیف شده است. این مفاهیم در سال‌های اخیر بسیار جلب توجه کرده‌اند، هر چند که عموماً به صورت فرآیندهایی جدا از هم مطرح شده‌اند. این دو فرآیند (جهانی شدن و منطقه‌ای شدن) پیامدهای دامنه‌داری برای الگوی رشد اقتصاد جهانی، و به تبع آن بهبود توزیع رفاه اقتصادی در میان و در داخل کشورها دارند. نقطه نظر غالب جهانی شدن و منطقه‌ای شدن که مدعی است همگرایی اقتصادی منسجم‌تر منتهی به کاربرد مؤثرتر منابع و به تبع آن رشد اقتصادی سریع‌تر خواهد شد، ایده خوبی است. اما در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به خیزش جهانی شدن و منطقه‌ای شدن با هراس می‌نگرند و بی‌اعتمادی قابل توجهی نسبت به تأثیر این خیزش بر چشم اندازهای رشد و توسعه آینده این کشورها وجود دارد. احتمال خارج ماندن از فرآیندی که اساساً در درون اقتصادهای پیشرفته‌تر توسعه یافته است و ترس از این که دگرگونی در الگوی سرمایه‌گذاری مشترک و سازمان‌های صنعتی ممکن است به کاهش جریان منابع از «شمال» به «جنوب» شود، توهم حاشیه‌ای شدن کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی را ایجاد کرده است.

هدف این مقاله بررسی پیامدهای روندهای جهانی شدن و منطقه‌ای شدن از نظر رشد و توسعه اقتصادی کشورهای جهان سوم است. بخش دوم به تعاریف و مفاهیم متفاوت جهانی شدن و منطقه‌ای شدن پرداخته و دیدگاههای هنجاری این دو بدیل را در مورد منافعی که کشورهای در حال توسعه از ورود به این فرآیندها به دست می‌آورند، مطرح می‌کند. همچنین علل جهانی شدن و برخی شواهد عینی در مورد ابعاد اصلی آن مورد بحث قرار می‌گیرد. در بخش سوم دیدگاه‌های رقیب در مورد تأثیر جهانی شدن و منطقه‌ای شدن بر کشورهای در حال توسعه را با تفصیل بیشتری مطرح شده و مباحث در دو مقوله «همگرا» (convergent) و «واگرا» (divergent) دسته‌بندی شوند.

جهانی شدن و منطقه‌ای شدن

مفاهیم و تعاریف

جهانی شدن و منطقه‌ای شدن، تردید زیادی در مورد معانی و ارتباطشان با یکدیگر ایجاد کرده‌اند. جهانی شدن برای توصیف گرایش‌های متنوعی به کار می‌رود. جهانی شدن عموماً به این صورت تعریف شده است: گسترش روابط و پیوندهای گوناگون بین دولت‌ها و جوامعی که نظام نوین جهانی را شکل می‌دهند. فرآیندهایی که بنا بر آنها رخدادها، تصمیم‌ها و فعالیت‌ها در یک بخش از جهان می‌تواند پیامدهای مهمی برای افراد و جوامع بخش کاملاً مجزایی از جهان در برداشته باشد. با توجه به جنبه‌های اقتصادی جهانی شدن می‌توان تعریف زیر را ارائه داد:

جهانی شدن طیف وسیعی از موضوعات را در بر می‌گیرد که سیاست و اقتصاد متحول را امروزه در مقیاس جهانی در کنار هم قرار می‌دهد. آن موضوعات شامل بقای نظام تجارت جهانی، نیاز روزافزون به همگرایی عمیق در سیاست‌گذاری‌های بین‌المللی و زوال آشکار استقلال سیاست اقتصادی ملی می‌شود. همچنین این موضوعات شامل تأثیر انقلاب فن‌آوران، منابع رشد اقتصادی و تولیدی در دراز مدت، اهمیت تغییر در نظام‌های مدیریت مشترک و سازمان صنعتی، بنیه قوی رقابتی کشورها و نیز شرکتها می‌شوند و نیز پیامدهای ظهور جریان سه قطبی، روابط سریع‌تر در حال تحول شمال - جنوب، تنوع فزاینده در بین کشورهای در حال توسعه، فقر و ترس از انزوا برای بخش عمده‌ایی از مردم جهان، و در اقتصادهای پیشرو، مسائل جدی بیکاری و اختلافات فزاینده در دستمزدها و درآمدها را در بر می‌گیرد. همچنین نقش حکومت و ماهیت روابط دولت - بازار... و نیز ظهور رقابت بین نظام‌های اجتماعی مختلف یا انواع سرمایه‌داری را شامل می‌شود.

دیگر ناظران جهانی شدن را برحسب رابطه متغیر قدرت بین دولت‌ها و نهادهای غیردولتی، به ویژه شرکت‌های چند ملیتی تعریف می‌کنند. برای مثال دیکن بر مرکزیت شرکت‌های چند ملیتی و دولت - ملت‌ها در شکل دادن به جغرافیای متحول اقتصاد جهانی تأکید می‌کند. استایفورد و استرنج به گونه مشابهی اظهار می‌دارند که دولتها تنها به عنوان یک گروه در واقع توان چانه‌زنی خود را نسبت به چند ملیتی‌ها از دست داده‌اند.

طیف وسیعی از آرا و عقاید در مورد اهمیت فرآیند جهانی شدن وجود دارد. رایش استدلال می‌کند که ما اکنون در یک دوران گذار زندگی می‌کنیم که سیاست و اقتصاد قرن آینده را صورتی تازه خواهد بخشید که در آن تولیدات و فن‌آوری‌های ملی، شرکت‌های ملی و صنایع ملی وجود

نخواهند داشت. اقتصادهای ملی، حداقل تاجایی که ما از این مفهوم برداشت می‌کنیم، دیگر وجود نخواهند داشت. در مقابل هرست و تامپسون برآنند که «ما اقتصادی کاملاً جهانی شده نداریم؛ ما یک اقتصاد بین‌المللی و پاسخ‌های ملی به آن را داریم.»

رشد همگرایی بین‌المللی فعالیتهای اقتصادی، با نسبت فزاینده جریان تجارت و منابع بین گروههای منطقه‌ای از کشورها ناهماهنگ بوده است. بسیاری از چند ملیتی‌ها شبکه‌های درون شرکتی را توسعه داده‌اند که عمدتاً بر مبنای منطقه‌ای سازمان یافته‌اند. طبق گزارش‌های موجود، در دهه گذشته، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بیشتر گرد بلوک‌های منطقه‌ای بزرگ جمع آمده است.

رشد تجارت و جریان سرمایه‌گذاری درون منطقه‌ای بیش از همه جا در مناطق سه‌گانه آمریکای شمالی، اروپای غربی و شرق آسیا مشهود بوده است: چه از لحاظ تجارت و چه سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم، مبادلات داخلی این مناطق سه‌گانه از میزان مبادلات مجموعه جهانی و مبادلات بین این مناطق و بقیه جهان، فراتر رفته است که این خود حاکی از درجه بالای همگرایی در داخل این مناطق در مقایسه با همگرایی در بین این مناطق و بقیه جهان است.

در سال‌های اخیر تجدید علاقه قابل توجهی نسبت به همگرایی رخ نموده است که آن را نون منطقه‌گرایی نامیده‌اند. اصطلاح نون منطقه‌گرایی را می‌توان در دو مفهوم به کار برد. اول: در یک معنای دوزوره (de jure) که رشد ترتیبات همگرایی منطقه‌ای را توصیف می‌کند. گرایش به ترتیبات تجاری منطقه‌ای که می‌تواند شکل مناطق آزاد تجاری، اتحادیه‌های گمرکی، بازارهای مشترک یا اتحادیه‌های اقتصادی را به خود گیرد، با گسترش چنین ترتیباتی در اروپا و آمریکای شمالی تشدید شده است. مفهوم دومی که این اصطلاح در قالب آن به کار رفته است، به تحلیل‌های نظری پیرامون علل تجارت و جریان سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم درون منطقه‌ای و تأثیر آن بر نظام تجارت جهانی می‌پردازد. در اینجا تأکید بر منافع اقتصادی بالقوه‌ای است که با رفع مشکل کمبود بازار و اختلال قیمت ناشی از کنش سیاسی، حاصل خواهد شد. همچنین به مزایای همکاری منطقه‌ای در تدارک کالاهای عمومی، که امکانات تجاری بهتری را فراهم می‌کند، توجه می‌شود. بهبود ترابری و ارتباطات، زیربناهای بخش اطلاعات و استاندارد کردن روشهای قانونی و گمرکی از این جمله‌اند. هزینه‌های مبادلاتی تجاری را می‌توان از طریق ترکیب نیروهای بازار (منطقه‌ای شدن طبیعی یا دوفاکتو) یا به واسطه یک سیاست بین‌الدولی غیر حمایت‌گرانه و هماهنگ (منطقه‌ای شدن باز) کاهش داد.

البته این دو بعد منطقه‌ای شدن با هم در ارتباط‌اند. رشد «طبیعی» شبکه‌های تولیدی و سرمایه‌گذاری منطقه‌ای همگرا در اکثر مواقع به فشار جامعه تجاری به دولت، جهت تهیه کالاها و خدمات عمومی که مبادلات درون منطقه‌ای را تسهیل می‌کند، منتهی شده است. به همین ترتیب آزادسازی تجاری و تحرک سرمایه‌ها، گسترش مبادلات درون منطقه‌ای را تشویق کرده است. با شناخت منافع بالقوه «منطقه‌ای شدن باز» ترتیبات تجاری منطقه‌ای، کمتر به عنوان مانعی برای افزایش رفاه جهانی و بیشتر به عنوان جای پای برای تسریع آن تلقی می‌شوند.

علل و ابعاد

عملیات شرکت‌های چند ملیتی (MNCs) در رشد جهانی شدن و منطقه‌ای شدن نقش محوری دارد. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی طی دهه ۱۹۸۰ به سرعت رشد کرده است. و در سال ۱۹۹۲ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان، تقریباً حدود ۲ تریلیون دلار تخمین زده شد که چیزی حدود ۵/۵ تریلیون دلار، در نتیجه فروش‌های ارقام خارجی این شرکتها، حاصل شد. همچنین تعداد چند ملیتی‌ها پیوسته افزایش یافته است، در شروع دهه ۱۹۹۰ شمار شرکت‌های چند ملیتی مادر تقریباً ۳۷/۱۰۰۰ مورد تخمین زده می‌شد که چیزی حدود ۱۷۰/۰۰۰ شرکت فرعی وابسته خارجی را در کنترل خود داشتند. سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم با سرعت بیشتری نسبت به سرمایه‌گذاری داخلی در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ رشد کرد و در نتیجه سهم کل فعالیتهای سرمایه‌گذاری را بالا برد (جدول ۱). تخمین زده می‌شود که چند ملیتی‌ها ۱/۳ تولید جهانی را در اختیار خود داشته باشند.

همگرایی جهانی به واسطه اهمیت روزافزون جریان‌های صادراتی مرتبط با سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به حرکت درآمده است. هر چند که سرعت بین‌المللی شدن مصنوعات به ظاهر آهسته است، اما تجارت بین‌المللی مصنوعات، در دهه گذشته، سریع‌تر از تولید آن رشد کرده است (جدول ۲). مهم‌تر اینکه این همگرایی «سطحی» از طریق تجارت کالاها و خدمات تحت‌الشعاع رشد سریع‌تر همگرایی «عمیق» در سطح تولید قرار گرفته است. عملیات ارزش‌افزایی متداخل در داخل شرکت‌های چند ملیتی و شبکه‌های ایجاد شده توسط این شرکت‌ها، پیوندهای موجود مابین اقتصادهای ملی را تقویت کرده است، تا جایی که تجارت درون شرکتی حدود ۴۰ درصد از تجارت جهانی را به خود اختصاص داده است.

جدول ۱ - رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در سطح جهان ۱۹۸۱-۹۰

رشد سالانه به (%)		
۱۹۸۰-۸۵	۱۹۸۶-۹۰	
		همه کشورها
۴	۲۴	جریان خروجی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی
۰/۵	۱۰	سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی
		کشورهای توسعه یافته:
۳	۳۴	جریان خروجی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی
۲	۱۱	سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی
		کشورهای در حال توسعه:
-۴	۱۷	جریان خروجی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی
-۳	۹	سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی

Source: UN, 1993, P.15

در مورد جریان منابع درون شرکتی اطلاعات معتبر نسبتاً کمی وجود دارد، اما همین اطلاعات اندک حاکی از تمایل چند ملیتی‌ها به همگرایی در فعالیت‌هایشان می‌باشد. جدول شماره ۳ این روند را در مورد شرکت‌های چند ملیتی غیر بانکی ایالات متحده، روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که سهم مصنوعات و خدمات در تجارت درون شرکتی، در فروش‌های خارجی (فروش توسط اعمار خارجی، هم در کشورهای میزبان و هم در سایر نقاط) بین سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۸۹ افزایش یافته است.

اطلاعات مربوط به تجارت درون شرکتی تنها بخشی از مسائل مبتلا به شرکت‌های چند ملیتی، در عملیات تولیدی خارجی، را دربر می‌گیرد. تجارت مبتنی بر ترتیبات نابرابر را مشکل بتوان بر یک مبنای نظام‌مند سنجید، لذا بالاجبار و عمدتاً براسناد مطالعات موردی موجود تکیه می‌شود. این اسناد بر آنند که فعالیت‌های شرکت‌های چند ملیتی در کشورهای در حال توسعه، به واسطه موافقتنامه‌های مربوط به اعطای مجوز، امتیاز دهی، قراردادهای مدیریت و بازاریابی، و قراردادهای فرعی بین‌المللی، افزایش یافته و اکنون بخش اصلی راهبردهای تولیدی شرکت‌های

چند ملیتی را شکل می‌دهند.

جدول ۲- رشد تجارت و تولید بین‌المللی مصنوعات

۱۹۶۵-۷۳	۱۹۷۳-۸۰	۱۹۸۰-۹۰	
۱۰	۶/۲	۴/۹	تجارت
۴/۶	۲/۲	۳/۹	تولید
۵/۴	۴	۱	تفاوت

Source: World Bank, 1993, P.33

جدول ۳- شاخص همگرایی برای شرکت‌های فراملی

غیربانکی ایالات متحده

۱۹۷۷	۱۹۳۲	۱۹۸۹	
۲۵	۲۸	۳۲	کل (به استثنای مواد نفتی)
۳۰	۳۲	۳۶	مصنوعات
۸	۱۴	۱۴	خدمات

Source: UN, 1993, P.64

جنبه دیگر عملیات شرکت‌های فراملیتی، اهمیت روزافزون اقدامات هماهنگ و مشترک بوده است. در بسیاری موارد این توافق‌ها شکل اتحادهای راهبردی را به خود گرفته‌اند. ارائه طیفی از فن‌آوری‌ها و روش‌های مدیریتی عمومی، ساختار و سازمان تولید و روابط سنتی بین شرکت‌ها را دگرگون کرده است. تنوع محصولات، چرخه‌های تولیدی کوتاه‌تر و فنون مدیریتی جدید، «همگرایی متداخل بازار» را تشدید کرده و شکل‌گیری ادغام و مالکیت متداخل شرکت‌های چند ملیتی را تشویق می‌کنند.

منطقه‌ای شدن سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، که قبلاً بدان اشاره کردیم، بازتاب تحول راهبردی شرکت‌های چند ملیتی از نظام‌های ساده به نظام‌های پیچیده همگرایی در تولید بود. منظور از همگرایی ساده آن است که کمپانی‌ها تولید معمولی خود را به صورت عقد قرارداد در سرتاسر جهان انجام دهند، اما مراحل پیچیده عملیات تولید را در مراکز تولیدی داخل کشور خود نگه می‌دارند. همگرایی پیچیده، استاندارد کردن عملیات در ورای مرزهای ملی، تدارکات متمرکز و

پراکندگی تصمیم‌گیری را شامل می‌شود. به علاوه با توجه به مزایایی که شرکت‌های چند ملیتی در پی‌گیری فرآیندهای تولیدی همگرا تر در آن سوی مرزها و بر یک مبنای منطقه‌ای می‌بینند، مراکزی منطقه‌ای برای ایجاد هماهنگی و اداره این فرآیندها ایجاد کرده‌اند. چنین مزایایی ممکن است شامل تخصصی شدن کشور و جریان تولید، و اعمال کنترل اقتصادهای منطقه‌ای بر مجموعه عملیات پراکنده در مناطق جغرافیایی و کشورهای مختلف باشد.

بنابراین عامل کلیدی در تعیین توان رقابتی شرکت‌های چند ملیتی در عرصه بین‌المللی، قابلیت آن در توسعه و اداره شبکه گسترده‌ای از عملیات ارزش افزایی پراکنده و در عین حال مرتبط با هم است. در نتیجه:

شبکه تصمیم‌گیرنده در شرکت‌های چند ملیتی در اوائل دهه ۱۹۹۰ - علاوه بر تدارک سرمایه، فن‌آوری و مدیریت اقمار خارجی، و دیگر عملیاتی از این قبیل، و نیز ایجاد هماهنگی در استفاده از منابع در داخل خانواده شدیداً منسجم اقمار - شبیه به سیستم مرکزی اعصاب عملیات بسیار گسترده‌تری عمل می‌کند که نسبت به هم وابستگی متقابل دارند اما به صورت رسمی اداره نمی‌شوند و هدف اولیه آنها نیز پیشبرد راهبرد رقابتی جهانی و موقعیت سازمان مرکزی است.

عامل دیگری که در روند جهانی شدن و منطقه‌ای شدن مؤثر بوده است، کاهش مستمر فاصله اقتصادی بین کشورهاست. فاصله موجود بین کشورها الگوی تجاری، به ویژه در مصنوعات را تحت تأثیر قرار می‌دهد، چراکه هزینه‌های مبادلاتی را بر تجارت محصولات تحمیل می‌کند. پیشرفت‌های بی‌سابقه در ترابری بین‌المللی، پردازش و پخش اطلاعات و مخابرات، موجب کاهش مستمر این هزینه‌ها شده است و نزدیکی بازارها، مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان و عرضه‌کنندگان را امکان‌پذیر ساخته است.

پیشرفت‌های فن‌آورانه، به ویژه فن‌آوری اطلاعاتی، ماهیت خدمات را تغییر داده و توان تجاری بسیاری از خدمات مولد دانش پایه را بالا برده است. در تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم، خدمات بخشی است که سریع‌ترین رشد را دارد و قریب $\frac{1}{5}$ تجارت جهانی و $\frac{3}{5}$ جریان سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم را به خود اختصاص می‌دهد. برای کشورهای غیر عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی که اطلاعات در موردشان موجود است، سهم خدمات بازرگانی (شامل ترابری دریایی و غیر دریایی، سفر، پول و حق‌العمل، ارتباطات، بیمه عملیات غیر تجاری، اجاره و کرایه تجهیزات، خدمات فنی و حرفه‌ای، درآمد حاصله از جابجایی موقت کارگر، و در آمد حاصل

از مالکیت) در تجارت کل، از ۱۲/۷ در سال ۱۹۸۰ به ۱۹/۱ در ۱۹۹۳ افزایش یافته است. خدمات پویاترین بخش در جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نیز بوده است. خصوصی سازی و مقررات زدایی، همراه با آزاد سازی دسترسی به بازار، جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در خدمات را تشویق کرده‌اند که نتیجه آن افزایش سالانه ۱۴ درصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در صنایع خدماتی کشورهای در حال توسعه طی دهه ۱۹۸۰ بوده است.

رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و تجارت در بخش خدمات ارتباط تنگاتنگی دارند و هریک به نوبه خود می‌تواند نقشی کلیدی در تشدید روند جهانی شدن داشته باشد. یکی از ابعاد مربوطه جهانی شدن رشد همگرایی مالی بین‌المللی بوده است. این همگرایی از طریق حذف تقریبی کنترل‌های ارزی در کشورهای صنعتی و آزاد سازی مقررات ارزی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه حاصل شده است.

همگرایی جهانی بیشتر در بازارهای مالی و سرمایه در جدول ۵ منعکس شده است که نشان می‌دهد میزان تعهدات بین‌المللی به عنوان بخشی از تولید ناخالص جهانی از ۶ درصد در ۱۹۷۰ به بیش از ۳۰ درصد تا پایان دهه ۱۹۸۰، افزایش یافته است.

جدول ۴ - دارایی‌های ملی بانک‌های بین‌المللی به عنوان بخشی از GDP

جهانی ۸۹-۱۹۷۰

۱۹۷۰	۶
۱۹۷۵	۱۰/۹
۱۹۸۰	۱۸/۲
۱۹۸۵	۲۵/۶
۱۹۸۹	۳۱/۹

Source: WORLD BANK, 1991

در حالی که کشورهای در حال توسعه بیشتر به لحاظ جریان‌های تجاری باز هستند تا جریان‌های مالی - نسبت جریان‌های مالی ناخالص به تولید ناخالص داخلی (GDP) ۱۳ درصد

است و سهم تجارت در تولید ناخالص داخلی ۴۵ درصد - با این حال در ۵ سال گذشته جابجایی مهمی در الگوی جریان منابع خارجی به کشورهای در حال توسعه رخ نموده است. وام‌های بانک بازرگانی به عنوان بخشی از کل جریان سرمایه‌ها تا حد قابل توجهی کاهش یافته است، در حالی که جریان سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم و سهام، هر یک به سهم خود افزوده‌اند (جدول ۵).

جدول ۵ - الگوی جریان‌های مالی خارجی به کشورهای در حال توسعه

۱۹۸۱-۹۱

۱۹۸۱	۱۹۹۱	نوع جریان مالی
۷/۳	۱۴/۵	کمکها
۲۶	۳۰/۸	وام‌های رسمی
۱۱	۱۲/۳	اعتبارات عرضه کنندگان و صادرات
۴۶/۱	۱۷/۴	وام‌های بانک بازرگانی
۱/۲	۴/۸	تعهدات
۸/۳	۱۶/۵	سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم
۰/۱	۳/۷	بخش اوراق بهادار
۱۰۰	۱۰۰	مجموع
۱۵۶/۹	۲۰۵/۳	مجموع به میلیون دلار ایالات متحده

Source: WORLD BANK , 1993a.p.14.

گرایش به سمت سرمایه‌گذاران غیر بانکی تا حدودی به خاطر مشکلات باز پرداخت وام‌ها است که با بحران بدهی بین‌المللی ارتباط تنگاتنگ دارد. تعداد روبه رشد کشورهای در حال توسعه که به جذب سرمایه‌گذاری بین‌المللی می‌پردازند نیز در قرضه غیر بانکی مؤثر بوده است. مزایای تنوع منابع تأمین مالی بانوسان روزافزون نرخ‌های بهره و ارز بین‌المللی آشکار شده است و تحرک بیشتر سرمایه منوط به کاهش کنترل حساب سرمایه و دیگر اشکال محدودیت‌های مالی بازار شده

است.

آخرین دسته از عوامل تأثیر گذار بر رشد جهانی شدن و منطقه‌ای شدن به تغییر محیط سیاسی مربوط می‌شود که بر جریان‌های تجاری و سرمایه‌گذاری بین‌المللی تأثیر می‌گذارد. سه عامل مشخص را می‌توان تشخیص داد.

اول، فرآیند چند جانبه کاهش موانع سیاسی در تحرک بین‌المللی کالا و خدمات به رشد جهانی شدن کمک کرده است. اساساً موافقتنامه‌های برتن و ودز برای کمک به ایجاد وضعیتی بود که در آن کالاها، نیروی کار و سرمایه آزادانه و بدون هیچ‌گونه محدودیتی، در سطح بین‌المللی تحرک داشته باشند و دوره‌های موفق آزادسازی که با انعقاد موافقتنامه دور اروگوئه گات در همین اواخر به نقطه اوج خود رسید، منجر به کاهش تدریجی سطوح تعرفه و کاهش موانع غیر تعرفه‌ای در تجارت کالاها و خدمات شده‌اند. آزادسازی چند جانبه تجارت بین‌المللی بی‌تردید به رشد سریع تجارت بین‌المللی در دهه‌های اخیر کمک کرده است، هر چند همان‌گونه که قبلاً گفته شد گمراه کننده خواهد بود اگر چند جانبه‌گرایی را با جهانی شدن مساوی بگیریم، چرا که با این کار ویژگی‌های خاص جهانی شدن که در حال حاضر مشاهده می‌شوند، پنهان خواهند ماند.

دومین عامل سیاسی تأثیرگذار، اهمیت روبه رشد ترتیبات تجاری منطقه‌ای بوده است. از این جمله می‌توان به ظهور دو بلوک بزرگ در اروپا و آمریکای شمالی، که صادرات منطقه‌ای فعلی آنها ۵۷ درصد از کل صادرات جهانی است و دیگر موافقت‌نامه‌های منطقه‌ای در جنوب شرق آسیا (آ.سه.آن) و آمریکای لاتین «پیمان آندو مرکوزور» اشاره کرد.

سومین عامل سیاسی فرایند آزادسازی تجارت ملی و اصلاح بازار توسط بسیاری از اقتصادها، طی دهه ۱۹۸۰ بوده است. در اکثر کشورهای در حال توسعه، که برنامه‌های آزادسازی را در پیش گرفته‌اند، این فرآیند حاصل شرطی است که مبنای سیاسی داشته و مربوط به تعدیل ساختاری مورد نظر بانک جهانی و دیگر سازمان‌ها می‌باشد. وجه متمایز شرط اصلاحات در سیاست‌گذارها تأکید بر آزادسازی تجاری و اقدامات تکمیلی برای تسهیل جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به داخل بوده است. نتیجه، تمایل به پذیرش راهبرد توسعه با نگاه به خارج بوده است که ادغام روزافزون این کشورها در اقتصاد بین‌الملل را امکان‌پذیر می‌کند.

کاهش چند جانبه موانع تعرفه‌ای، حرکت به سمت بلوک‌های تجاری منطقه‌ای قوی‌تر و کاهش محدودیت‌های موجود در سطح ملی برای جریان‌های تجاری و سرمایه‌گذاری، روند

بین‌المللی شدن هر چه بیشتر جریان‌های تجاری و سرمایه‌گذاری را تقویت کرده‌اند. به هر حال همگرایی ناشی از این مسائل سیاسی، ماهیتی سطحی دارد که به واسطه تجارت کالاها و خدمات و تحرک بین‌المللی سرمایه ایجاد می‌شود. جهانی شدن یک فرآیند همگرایی عمیقی است که عمدتاً به واسطه عملیات ارزش افزایی متداخل چند ملیتی‌ها، و در داخل شبکه‌های ارتباطی که توسط این کمپانی‌ها ایجاد و اداره می‌شود، آغاز شده است. در مورد همگرایی سطحی، تغییراتی در سیاست دولتی می‌تواند همگرایی عمیق را تقویت کند. البته، چند ملیتی‌ها به عنوان عواملی که عملیات ارزش افزایی ملی متداخل را سازمان می‌دهند، اغلب محرک اصلی جهانی شدن بوده‌اند و در بسیاری موارد به جای آن که از اعمال سیاسی دولت پیروی کنند، خود محرک آنها بوده‌اند.

تمایلات همگراییانه و واگرایانه

از یک دیدگاه ارتدوکس بازار محور، جهانی شدن و منطقه‌ای شدن گواهی بر مزایای عملکرد بازارهای رقابتی و تحرک بین‌المللی آزادانه‌تر کالاها و خدمات، سرمایه و فن‌آوری تلقی می‌شوند. هر چند که برخی ناظران چنین نگرشی به فرآیند جهانی شدن را به خاطر در نظر نگرفتن تأثیر آن بر کشورهای مختلف و نیز فراموش کردن اثرات توزیعی آن در داخل کشورها، به باد انتقاد می‌گیرند. در این بخش ما به مرور این دیدگاه‌های بدیل در مورد آثار جهانی شدن و منطقه‌ای شدن بر رفاه اقتصادی کشورهای در حال توسعه می‌پردازیم. به منظور تسهیل ارائه مطالب، مباحث مختلف در این زمینه را تحت دو عنوان «همگرا» و «واگرا» مقوله بندی می‌کنیم. البته روشن است که این دو مقوله کاملاً جدا از هم نیستند و در بسیاری موارد نمایانگر نکاتی در پیوستار هزینه‌ها و منافع جهانی شدن می‌باشند.

تجارت بین‌الملل و مزایای تجارت

نظریه مرسوم تجارت بین‌الملل، که بر مفروضه‌های رقابت تمام عیار و منابع خدادادی دائمی مبتنی است، بر مزایای متقابل ناشی از تجارت مبتنی بر مزیت نسبی تأکید می‌کند. اساس این نظریه در مدل دو کشور، دو عامل و دو کالا مطرح می‌شود. با کاهش موانع تجاری، تولید کالاهای سرمایه‌بر به منظور صادرات در شمال گسترش می‌یابد، در حالی که تولید جایگزین‌های وارداتی کاربر، سیری معکوس به خود می‌گیرد. در جنوب، عکس این رویداد را شاهدیم، یعنی صادرات مصنوعات کاربر گسترش و تولید جایگزین‌های وارداتی سرمایه‌بر کاهش می‌یابد. ساکنان هر دو کشور از گسترش تجارت سود می‌برند (گرچه این مزایا در بین یا درون این کشورها به صورت

یکسان تقسیم نمی‌شود).

نظریه‌های «جدید» تجارت بین‌الملل مفروضه‌های مدل سنتی رقابت تمام عیار و بازده دائم نسبت به مقیاس را کنار گذاشته و صراحتاً رقابت انحصارگرایانه، افزایش بازده نسبت به مقیاس و تنوع محصولات را اجازه داده‌اند. در صورتی که تقاضای بازار در جهت تنوع محصولات باشد و صرفه‌جویی‌های نسبت به مقیاس با نوع-ویژه در تولیدات وجود داشته باشد، می‌توان انتظار پیدایش تجارت درون‌صنعتی در تولیدات متفاوت را داشت. کاربرد مزیت نسبی در سطح صنعت ادامه داشته و الگو و حجم تجارت بین صنایع را تعیین می‌کند، این در حالی است که تخصصی شدن در یک تولید خاص در داخل هر کشور مبتنی بر صرفه‌جویی‌های نسبت به مقیاس، در تجارت درون‌صنعتی رخ می‌نماید.

نظریه‌های جدید تجارت بین‌الملل، بعضاً دیدگاه‌های مفیدی، در مورد مشخصه‌های تجارت بین‌الملل و شرایطی که در آن مداخله سیاسی می‌تواند سطح رفاه ملی را بالا ببرد، ارائه می‌دهند. اما تأکید بر مبادله انواع گوناگون تولیدات مشابه در بازارهای چند قطبی به نظر می‌رسد ارتباط محدودی با تجارت کشورهای در حال توسعه داشته باشد، که بر تبادل انواع متفاوتی از تولیدات در بازارهای رقابتی بین‌المللی متمرکز است.

مهم‌تر اینکه، نظریه «جدید» تجارت تأکید نظریه «قدیمی» بر افزایش رفاه از طریق تجارت آزاد را می‌پذیرد. اما بدبینی سنتی نسبت به مداخله سیاسی در تجارت به دو دلیل باقی مانده است. اول اینکه، نتایج سیاسی این مدل‌ها، ممکن است به سادگی به وسیله مفروضه‌های راهبردی بدیل تضعیف یا دگرگون شوند. راه‌های متفاوت زیادی برای مدل‌سازی ساختارهای ناقص بازار و پاسخ رفتاری عوامل اقتصادی وجود دارد، هر یک از انواع خاص آنها نتیجه‌ای متفاوت به بار خواهد آورد. «این امر در کل بسته به آن است که چگونه انتظار می‌رود که اقتصاد خود را سازگار کند که این به نوبه خود بستگی به ابهامات مایوس‌کننده نظریه چند قطبی بودن خواهد داشت»، دوم این که بدبینی عمومی نسبت به توانایی دولت در چنان مداخله‌ای که باعث افزایش رفاه در کل شود، هنوز وجود دارد. نگرش رانت‌جویانه به سیاست تجاری، که ریشه در مباحث کراگر (Krueger) و بگ‌واتی (Bhagwati) دارد، از فعالیت گروه‌های فشار برای کسب بخشودگی‌های گمرکی، تعرفه‌گریزی، اخذ یارانه‌ها و مزایا، به عنوان مواردی از فعالیت‌های مربوط به تجارت که منابع را جذب فعالیت‌های تولیدی می‌کنند، یاد کرده است.

بنابراین ارجحیت تجارت آزاد حفظ شده است، اما توجه آن کمتر مبتنی بر پیامدهای نظری مدل نوکلاسیک تجارت و بیشتر مبتنی بر نظری خاص در مورد توان دولتها در ارائه سیاست‌های کارآمد است. از این رو کراگمن (Kragman)، یکی از بنیانگذاران اصلی نظریه جدید بر آن است که مباحث گسترده پیرامون تجارت آزاد که بسیاری از اقتصاددانان بدان می‌پردازند، اساساً سیاسی است: تجارت آزاد بسیار خوب است، گرچه ممکن است کامل نباشد در حالی که تلاش برای اجتناب از آن به شیوه‌ای پیچیده احتمالاً بیشتر زیانبخش خواهد بود تا سودمند.

نگرش همگرای ارتدوکس تجارت بین‌الملل به نحو گسترده‌ای در ارزیابی مزایای ناشی از مشارکت کشورهای در حال توسعه در جهانی شدن فزاینده اقتصاد جهانی برای این کشورها به کار رفته است. اذعان شده است که کشورهای در حال توسعه در دهه گذشته به لحاظ رشد تفاوت‌های چشمگیری با هم داشته‌اند. این تفاوتها به مداخلات غیر سازنده دولت نسبت داده می‌شود:

... هر چند که تفاوت در سیاست‌گذاریها کاملاً تجربه رشد در بین و در داخل کشورهای در حال توسعه را تبیین نمی‌کند، اما فقدان ثبات اقتصادی، بازارهای مالی ضعیف و منحرف، مداخله غیر سازنده دولت و سیاست‌های درون‌گرا، در بسیاری موارد به صورت مانعی برای رشد عمل کرده‌اند. تأثیر مضاعف این عوامل کاهش جریان کمک‌های مالی و سرمایه‌های خصوصی به داخل این کشورها و تشدید تأثیر تحولات خارجی است. [گزارش صندوق بین‌المللی پول، ۱۹۹۴]

جدول ۶- رشد تولید سرانه واقعی ۱۹۹۰-۱۹۶۰

۱۹۶۰-۷۰	۱۹۷۰-۸۰	۱۹۸۰-۹۰	
۴	۲/۲	۲/۲	کشورهای توسعه یافته
۳/۳	۳/۱	۱/۲	کشورهای در حال توسعه
۶	۰/۹	-۰/۹	جنوب صحرائی آفریقا
۳/۶	۴/۶	۶/۳	آسیای شرقی
۱/۵	۱/۱	-۳/۱	آسیای جنوبی
۲/۵	۳/۱	-۰/۵	آمریکای لاتین

خصوصاً اینکه، مداخله دولتی در حوزه سیاست تجاری، دستاوردهای کشورهای در حال توسعه از تجارت بین‌الملل را محدود می‌کند: در معرض رقابت بین‌المللی قرار گرفتن به صورتی نامناسب در پایین بودن رشد کشورهای که در این رقابت ضعیف هستند مؤثر بوده است و در دراز مدت که آزادسازی به الگوی کارآمدتر تولید و تجارت جهانی می‌انجامد، این مزایا اهمیت اساسی‌تری خواهند داشت.

منتقدین نگرش همگرای بعد تجارت بین‌الملل، به جای توجه به نتایج مؤثر آن، بر توزیع آن انگشت می‌گذارند، و استدلال می‌کنند که فرآیند همگرایی بین‌المللی منسجم‌تر نابرابریهای موجود در عملکرد اقتصادی گروه‌های مختلف کشورهای در حال توسعه را بیشتر می‌کند. عملکرد اقتصادی کشورهای در حال توسعه در مناطق مختلف جهان، با توجه به رشد بسیار سریع‌تری که اقتصادهای شرق و جنوب شرق آسیا نسبت به سایر کشورهای جهان در حال توسعه داشته‌اند، از اوائل دهه ۱۹۸۰ دچار واگرایی بیشتری شده است (جدول ۶). حاشیه‌ای شدن برخی کشورهای در حال توسعه بیش از هر جای دیگر در جنوب صحرای آفریقا به چشم می‌خورد که، سهم این کشورها در تجارت و سرمایه‌گذاری جهانی به سطوح ناچیزی تنزل یافته است.

جدول ۷- توزیع درآمد جهانی ۸۹-۱۹۶۰

سرانه تولید ناخالص داخلی		
نسبت درآمد ۲۰٪ از فقرا و اغنیاء		ضریب جینی
۱۹۶۰	۱۱/۱	٪۴۴
۱۹۷۰	۱۳/۹	٪۵۰
۱۹۸۰	۱۶/۰	٪۵۳
۱۹۸۹	۱۷/۱	٪۵۵

Source: UNDP, 1992

در دهه‌های اخیر توزیع درآمد جهانی همواره بدتر شده است. جدول ۷ نشان می‌دهد که «ضریب جینی» برای سرانه تولید ناخالص داخلی واقعی جهان در سال‌های بین ۱۹۶۰ تا پایان دهه

۱۹۸۰ بالا رفته است. این جدول همچنین طیفی از درآمدهای سرانه محاسبه شده جهانی را نشان می‌دهد، که با احتساب درآمدهای ۲۰ درصد از ثروتمندترین و نیز ۲۰ درصد از فقیرترین مردم جهان به دست آمده است. این ارقام نشان می‌دهند که تفاوت بین این دو گروه از نسبت ۱/۱ به ۱ در سال ۱۹۶۰ به نسبت ۱۷/۱ به ۱ در سال ۱۹۸۹ افزایش یافته است. این ارقام همچنین نابرابری میزان رشد در سطح جهان را منعکس کرده و حاکی از آن است که منافع رشد جهانی در بین فقیرترین کشورهای جهان به صورت برابر توزیع نشده است.

بنابراین از دیدگاه و اگر ایانه، رشد تجارت بین‌الملل نابرابر بوده و با افزایش بیعدالتی در توزیع درآمد در سطح جهان همراه بوده است. عرضه و تقاضا نیز به حصول این نتیجه کمک کرده‌اند. برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه، درآمدهای ناشی از صادرات، عامل کلیدی و تعیین کننده در فرآیند رشد می‌باشند. پایین بودن درآمدهای صادراتی به تراکم واردات انجامیده و به کاهش نرخ‌های رشد درآمد ملی کمک می‌کند.

صادرات کشورهای در حال توسعه طی دهه ۱۹۸۰ تا اندازه‌ای سریع‌تر از دهه قبل از آن رشد کرده است (جدول ۸)، این در حالی است که کاهش عمده‌ای در شاخص‌های تجاری این کشورها، به استثنای شرق آسیا و حوزه اقیانوس آرام، وجود داشت. در نتیجه، ظرفیت واردات پیوسته محدود شده و رشد واردات بخش عمده‌ای از مناطق کشورهای در حال توسعه ناچیز یا منفی بود.

کاهش شاخص‌های تجاری کشورهای در حال توسعه را می‌توان به رشد پایین تقاضا در اقتصادهای بازاری پیشرفته نسبت داد. هر چند که صادرات کشورهای در حال توسعه به لحاظ حجم افزایش یافته‌اند، اما رشد آهسته‌تر و موانع حمایت‌گرانه پایدار در کشورهای صنعتی، تقاضای بازار را محدود کرده است. کاهش تعرفه‌ها در مورد کالاها و خدماتی که به نفع کشورهای صنعتی بوده است از کاهش تعرفه‌ها در مورد کالاها و خدماتی که به نفع کشورهای در حال توسعه بوده سریع‌تر انجام گرفته و سهم واردات سازمان همکاری و توسعه اقتصادی از کشورهای در حال توسعه که با موانع غیر تعرفه‌ای مواجه بود، رشد اندکی داشت و از ۲۰/۵ درصد در سال ۱۹۸۱ به ۲۱/۸ درصد در سال ۱۹۹۰ رسید.

به لحاظ عرضه، چند عامل توانایی کشورهای در حال توسعه در استفاده از فرصت‌های فزاینده بازار بین‌المللی را محدود کرده‌اند. جهانی شدن عمدتاً بر تجارت مصنوعات تأثیر گذاشته است و سهم تولید مصنوعات در کل صادرات جهان از ۶۱ درصد در سال ۱۹۶۵ به ۷۱ درصد در سال ۱۹۹۰ افزایش پیدا کرده است. در مورد آفریقا و آمریکای لاتین که عمده صادراتشان محصولات اولیه است، رشد صادرات کند بوده است. بدین ترتیب سهم منطقه جنوب صحرائی آفریقا و

آمریکای لاتین از تجارت جهانی در دو دهه گذشته کاهش یافته است. ضعف زیربناها، توان پایین فن‌آورانه، و میزان بالای خطر و بی‌اعتمادی برای سرمایه‌گذاری، به عنوان عوامل محدود کننده مضاعفی برای توان صادراتی کشورهای در حال توسعه کم درآمد عمل کردند. بالاخره اینکه، دستیابی به منافع بالقوه جهانی شدن مستلزم مدیریت اقتصادی و سیاستگذاری کارآمد از جانب سیاستگذاران ملی است. هنگامی که ساختارهای اداری، نهادی و سازمانی ضعیف باشند، توان اداره فرآیند جهانی شدن وجود نخواهد داشت. بنابراین، هر چند که جهانی شدن فرصتهایی را برای دستیابی به این منافع تجاری بالقوه برای کشورهای در حال توسعه ایجاد کرده است، اما توانایی کسب این منافع بزرگ ناشی از تجارت در حال گسترش بین کشورها بسیار متفاوت است.

پیامدهای سیاسی برداشت و اگراییانه از تأثیر روندهای تجاری بین‌المللی بر کشورهای در حال توسعه اساساً بر نیاز به مدیریت فرآیند جهان‌گرایی در سطوح ملی و بین‌المللی تأکید می‌کنند. این امر در سطح بین‌المللی شامل مداخله و مشارکت نهادهای بین‌المللی با هدف توسعه تجارت بین‌المللی در زمینه‌های مورد نظر اقتصاد جهانی به طور اعم و از طریق تشویق رشد سازمان همکاری و توسعه اقتصادی و کاهش حمایت‌گرایی غیر تعرفه‌ای کشورهای توسعه یافته به طور انحصار می‌شود. حرکت به سوی جهانی شدن و منطقه‌ای شدن، که در اهمیت روزافزون جریان‌های تجاری بین‌المللی تجلی یافت، نیاز به ساختارهای نهادی برای مدیریت اقتصاد جهانی را به جای تضعیف، تشدید کرد. در سطح ملی، به ویژه در کشورهای در حال توسعه کم درآمد، نیاز مداومی به جریان منابع اعطایی بین‌المللی وجود دارد که باید برای غلبه بر ضعف‌های موجود در توان عرضه داخلی، حمایت اشکال مناسب سرمایه‌گذاری زیربنایی، توسعه بخش خصوصی و تشویق فعالیت‌های صادراتی، هدایت شود.

جهانی شدن همچنین می‌تواند آثار توزیعی مهمی در داخل کشورها داشته باشد، سعی در دستیابی به سهم بیشتری از توانایی‌های تجاری در تولید و مصرف ملی به ناچار مستلزم جرح و تعدیل‌های اساسی در الگوی استفاده از منابع و تولید است که هزینه‌های اجتماعی خاص خود را در پی دارد. تأثیر این امر بر اشتغال، نگرانی خاصی را به وجود می‌آورد در چنین وضعیتی قرار گرفتن تولید ضعیف داخلی، در معرض رقابت بین‌المللی می‌تواند به جابجایی‌های شغلی در مقیاس بزرگ بیانجامد. مهارت‌ها و تجارب نیروی کار رها شده، پاسخگوی نیازهای صنایع صادراتی در حال گسترش نخواهد بود. از این رو، سیاست‌های همگرایی جهانی، و اتخاذ آزادسازی تجاری مستلزم انجام اقدامات مؤثری جهت توزیع مجدد نیروی کار و استقرار شبکه‌های تأمین اجتماعی است تا مزایای بالقوه جهانی شدن نهیب تک تک کشورهای در حال توسعه شود.

جدول ۸ - نرخ‌های رشد صادرات و واردات و شاخص‌های تجاری

کشورهای در حال توسعه ۹۰-۱۹۷۰

صادرات		واردات		شاخص‌های تجاری (۱۰۰-۱۹۸۶)		
۱۹۷۰-۸۰	۱۹۸۰-۹۱	۱۹۷۰-۸۰	۱۹۸۰-۹۱	۱۹۸۵	۱۹۹۱	
۲	۳/۳	۵/۴	-۱/۳	۱۰۶	۹۳	بادرآمد پایین
۶/۷	۵/۳	۵/۹	۱/۸	۱۰۸	۱۰۳	بادرآمد متوسط پایین
۲/۳	۲/۳	۶/۲	-۰/۶	۱۱۷	۱۰۵	بادرآمد متوسط بالا
۰/۲	۲/۷	۵/۲	-۴/۰	۱۰۷	۸۷	جنوب صحرای آفریقا
۹/۵	۱۰/۲	۷/۶	۸/۴	۹۶	۱۰۸	شرق آسیا و پاسفیک
۳/۶	۷/۴	۲/۵	۳/۶	۹۷	۸۶	جنوب آسیا
۳/۹	۰/۶	۱۵/۶	-۳/۲	۱۲۹	۹۵	خاورمیانه و شمال آفریقا
-۰/۱	۲/۹	۳/۶	-۱/۱	۱۱۱	۱۰/۵	آمریکای لاتین و کارائیب

Source: WORLD BANK, 1993 b, table 14.

جریان سرمایه بین‌المللی

همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم، موازنه بین بخش‌های مختلف جریان سرمایه خصوصی به کشورهای در حال توسعه، در سال‌های اخیر با افزایش سهم سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم و همچنین جریان اعتبارات، به هم خورده است (جدول ۵). سهم کشورهای در حال توسعه از کل جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از ۱۷ درصد در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ به ۳۲ درصد در سال ۱۹۹۲ افزایش یافته است (جدول ۹). در دوره بین سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۰ شاخص‌های جریان سرمایه‌گذاری خصوصی به کشورهای در حال توسعه افزایش چهاربرابر نشان می‌دهند.

از یک منظر همگرایانه، هر یک از این انواع جریان منابع منافع عمده‌ای برای کشور میزبان به همراه دارند: گشایش درها به روی منابع مالی خارجی، همانند تجارت، کشور دریافت‌کننده را در معرض رقابت بین‌المللی قرار داده و می‌تواند مزایایی چون انتقال فن‌آوری، فنون مدیریت، دسترسی به بازار صادراتی، کاهش در هزینه سرمایه‌ها، و ایجاد تنوع در زمینه سرمایه‌گذاری را به ارمغان آورد.

جدول ۹ - جریان‌های ورودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به

کشورهای در حال توسعه به (درصد)

۱۹۸۱-۸۵	۱۹۸۶-۹۰	۱۹۹۱	۱۹۹۲	
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	همه کشورها
۲۶	۱۷	۲۶	۳۲	کشورهای در حال توسعه
۳	۲	۲	۲	آفریقا
۱۰	۹	۱۳	۱۷	شرق، جنوب و جنوب شرق آسیا
۱۲	۶	۱۰	۱۳	آمریکای لاتین و کارائیب
۰/۳	۰/۱	۰/۱	۰/۴	اقیانوسیه
۱	۰/۳	۰/۵	۰/۶	غرب آسیا
۱	۰/۰۳	۰/۱	۰/۰۱	غیره
۱۸	۱۱	۱۶	۲۱	ده کشور کمتر توسعه یافته که بیشترین سهم را داشته‌اند

Source: UN, 1993, p. 45.

توصیه سیاسی به کشورهای در حال توسعه، ایجاد یک فضای سیاسی «باز» است که جریان فزاینده سرمایه خصوصی به داخل را جذب کند: اگر کشورهای در حال توسعه خواهان کاهش هزینه سرمایه خود هستند، باید دسترسی بخش آزادتر شرکت‌کننده‌ها به سرمایه خارجی را تسهیل کنند و برخی اصلاحات خرد اقتصادی را انجام دهند. نگرش همگرایانه به رشد جریان سرمایه به عنوان بخشی از فرآیند جهان‌گرایی، به لحاظ آثار توزیعی بین‌المللی و داخلی آن مورد انتقاد قرار گرفته است. در سطح جهانی، توزیع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در تعداد اندکی از کشورهای در حال توسعه متمرکز شده است؛ به گونه‌ای که ده کشور به عنوان عمده‌ترین دریافت‌کنندگان، ۶۶ درصد از کل جریان سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم به کشورهای در حال توسعه را به خود اختصاص داده‌اند (جدول ۹). به لحاظ منطقه‌ای، آسیا بالغ بر نیمی از سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی را به خود اختصاص داده است، این در حالی است که سهم جنوب صحرائی آفریقا چیزی حدود ۶ درصد بوده است.

منتقدین، این تمرکز سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در تعداد معدودی از کشورهای در حال توسعه را ناشی از وجود مشکلات ساختاری جدی برای تحرک سرمایه بین‌المللی می‌دانند. سرمایه‌ها تمایل به جذب در کشورهایی دارند که بیشتر توسعه یافته‌اند و به سرعت در حال صنعتی شدن هستند، یعنی در جایی که بازده سرمایه‌گذاری نسبتاً بالاست و بالعکس سرمایه‌ها از کشورهای فقیرتر که سودهای اندکی در آن متصور است، تمایل به گریز دارند. ریسک بیشتر، بازارهای مالی توسعه نیافته، تقاضای بازاری محدود و غیر مؤثر، تفاوت در روابط تولید، در کنار هم موجب محدود شدن جریان سرمایه جدید به کشورهای کم درآمد شده است، در نتیجه جریان سرمایه بین‌المللی تمایل به گسترش و نه کاهش ناهمگونی‌های بین‌المللی دارد.

نگرانی‌های موجود، در این مورد که نرخ‌های نزولی پس‌انداز خصوصی در کشورهای در حال توسعه سبب کاهش سرمایه‌های بین‌المللی خواهد شد، حاکی از آن است که نرخ بهره به سرعت افزایش یافته و جریان سرمایه به کشورهای در حال توسعه کاهش خواهد یافت. در نتیجه، چشم‌انداز برخورداری از منابع مالی بین‌المللی چندان روشن نیست و وجود انبوهی از تقاضاها از سوی مناطق مختلف (و بخش‌های تابعه) یک سناریوی احتمالی است.

منتقدین برآنند که با توجه به امکانی که برای جریان‌های خروجی در شکل ارسال پول به کشورهای اصلی ایجاد شده است، تأثیر خالص سرمایه خصوصی بر موازنه پرداخت‌های اقتصاد میزبان، خیلی کمتر از آثار جریان‌هایی است که در جدول ۵ نشان داده شده است.

خالص انتقال منابع، با احتساب حداقل بازپرداخت اصل جریان ورودی، بهره‌های پرداختی و ارسال سود به کشورهای اصلی، در ۱۵ سال گذشته در مناطق مختلف متفاوت بوده است. در آمریکای لاتین از سال ۱۹۸۱ جریان خروجی خالصی وجود داشته است، که در حرکت قیچی مانند کمک اعطایی رو به کاهش و عقب افتادن بازپرداخت قرضه‌ها تبلور یافته است. در مقابل، در جنوب صحرای آفریقا، خالص انتقال‌ها مثبت بوده است، که بازتاب سیطره نقل و انتقال‌های رسمی است. در مجموع خالص جریان‌های انتقالی برای کشورهای در حال توسعه در سراسر نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ منفی بود.

جدول ۱۰ - فرار سرمایه‌ها به عنوان بخشی از تولید

ناخالص داخلی پایان دهه ۱۹۹۰

منطقه	%
جنوب آسیا	۱۴/۹
آسیای شرقی و پاسفیک	۱۸/۹
اروپا و آسیای مرکزی	۲۷/۸
آمریکای لاتین و کارائیب	۳۰/۸
جنوب صحرای آفریقا	۸۰/۳
خاورمیانه و آفریقای شمالی	۹۴/۹
کشورهای در حال توسعه (۵۸)	۳۲/۳

Source: WORLD BANK, 1993b.

تأثیر خالص جریان‌های غیر رسمی (مثل سرمایه خصوصی) را می‌توان برحسب فرار سرمایه‌ها که به صورت قرضه خارجی به علاوه سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم، منهای کسری بودجه و هر گونه افزایش اندوخته‌ها محاسبه می‌شود، اندازه گرفت. با چنین محاسبه‌ای از جریان سرمایه‌ها، خواهیم دید که فرار سرمایه در کشورهای در حال توسعه پدیده‌ای گسترده است. (جدول ۱۰)

بالاخره، خالص مشارکت جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خصوصی را می‌توان بر حسب نقل و انتقال‌های خالص سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم، که به عنوان جریان‌های ورودی سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم (شامل سودهای دوباره سرمایه‌گذاری شده) منهای کل سودها است، تعیین کرد. برای کشورهای کمتر توسعه یافته خالص انتقال سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم از ۱۹۶۵ تا دهه ۱۹۸۰ در مجموع منفی بود، و تنها با افزایش یکباره جریان‌های ورودی سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم در پایان این دهه مثبت گردید.

در سطح اقتصاد داخلی، نگرش واگرایانه بر آن است که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اغلب فن‌آوری نامناسب را همراه با آن دسته از روش‌های تولیدی که مستلزم سرمایه و مهارت زیادی

برای انطباق با تأسیسات عرضه است، وارد می‌کند. دیگر مسائل مورد بحث، ترویج الگوهای تولید و تقاضای نامناسب، تأثیر سوء موازنه تجاری محدودیت‌های شرکت‌های چند ملیتی در صادرات و واردات گسترده مواد و کالاهای واسطه‌ای و ترویج ساختارهای دستمزد بالا هستند. همگرایی بیشتر بازار مستلزم تحرک بیشتر سرمایه‌ها است که منجر به فرار سرمایه و قرار گرفتن بیشتر در معرض خطر افزایش نرخ ارز و نرخ بهره و عدم تعادل در بازار سهام می‌شود.

نتیجه‌گیری

ویژگی مسلط اقتصاد بین‌الملل، در دهه‌های اخیر، همگرایی فزاینده اقتصادهای ملی به واسطه جهانی شدن بوده است. در کل دیدیم این فرآیند فرصت‌های بزرگی برای افزایش رفاه اقتصادی کشورهای در حال توسعه ایجاد می‌کند، در عین حال مستلزم هزینه‌هایی برای فرسایش و یا سازگاری است که آثار متفاوتی بر گروه‌های مختلف کشورها می‌گذارد و می‌تواند بر نابرابری بین‌المللی بیافزاید.

هدف این مقاله شناخت ابعاد و روندهای اصلی جهانی شدن و فرآیند مرتبط منطقه‌ای شدن و بررسی تأثیر این روندها بر رفاه اقتصادی کشورهای در حال توسعه بود. منافع و هزینه‌های جهانی شدن برای همه کشورهای یکسان نیست. اقتصادهای تازه صنعتی شده و سریع‌آورد در حال رشد شرق و جنوب شرق آسیا منافع خیلی بیشتری را در مقایسه با جنوب صحرای آفریقا و جنوب آسیا، به دست آورده‌اند. از دیدگاه همگرایی، مثال اقتصادهای تازه صنعتی، تأییدی بر منافع موجود در همگرایی بیشتر اقتصاد بین‌المللی است که موجبات تسریع پیشرفت اقتصادی آنها و همگرایی به سمت افزایش سطح رفاه برای کل جامعه بین‌المللی را فراهم می‌آورد. از دیدگاه مقابل (واگرایانه) تجربه اقتصادهای کم درآمد، به ویژه در جنوب صحرای آفریقا، نشانگر آن است که جهان‌گرایی منجر به گسترش نابرابری بین‌المللی موجود و هر چه حاشیه‌ای‌تر شدن نقش اکثر کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی می‌شود.

چالش اصلی برای کشورهای کم درآمد تغییراتی است که در رفتار و ساختار شرکت‌های چند ملیتی، یعنی سردمداران جهانی شدن جریان‌های تجاری و سرمایه‌گذاری رخ می‌دهد. یک تغییر بزرگ، در شکل سازمان صنعتی از تولید انبوه فوردیست (fordist) به انگاره جهانی تخصصی شدن

انعطاف‌پذیر بوده است. این تغییرات به نوبه خود با اهمیت روزافزون نهاده‌های دانش پایه تولید و سازمان درون شرکتی عجین بوده و با هزینه‌های نیروی کار به عنوان عامل کلیدی تعیین کننده در رقابت بین‌المللی در آمیخته است.

بنابراین روند تخصصی شدن دانش پایه و انعطاف‌پذیر چالش‌های جدیدی را برای کشورهای در حال توسعه ایجاد می‌کند. گرایش به کوچکتر کردن چرخه‌های تولید و اندازه‌های کارخانه‌ای مقیاس کوچک، همراه با اهمیت رو به رشد نزدیکی بین شرکت‌ها، بازارها و عرضه کنندگان می‌تواند امکانات جدیدی جهت جذب سرمایه‌گذاری خارجی توسط بازارهای محلی یا زیر منطقه‌ای فراهم آورد. اما، در عین حال این روند می‌تواند جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی صادرات محور در تولید مصنوعات کشورهای در حال توسعه را مشکل‌تر کند. احتمال وقوع این سناریوی بدبینانه با توجه به نقش قابلیت‌های فن‌آورانه به عنوان عامل کلیدی تعیین کننده در رقابت‌های بین‌المللی تقویت می‌شود. تحقیقات تجربی در مورد توزیع بین‌المللی همکاری فن‌آورانه بین شرکتی به روشنی نشانگر همان چیزی است که مطالعه اخیر سازمان همکاری و توسعه اقتصادی در سال ۱۹۹۲ از آن به عنوان یک «تنزل بی سابقه» در شاخص‌های اصلی جریان فن‌آوری به کشورهای جهان سوم در دهه ۱۹۸۰، به استثنای برخی کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا یاد می‌کند. هر جا که بین شرکت‌های چند ملیتی و شرکت‌های کمتر توسعه یافته مشارکت‌هایی وجود داشته باشد، روشن است که اکثر توافقاتها حوزه‌های مرکزی فن‌آوری اطلاعاتی، بیوتکنولوژی و مواد جدید را مستثنی می‌کنند. در مورد اقتصادهای آسیای شرقی که در جذب فن‌آوری بین‌المللی توفیق بیشتری داشته‌اند، عامل کلیدی موفقیت ایجاد یک فن‌آورانه بومی بود که شرکت‌های خارجی را قادر به یافتن شرکای محلی می‌کرد.

در نتیجه کمپانی‌های کشورهای در حال توسعه و کشورهای تازه صنعتی شده، به ویژه آنهایی که قصد رقابت در ورای کشورهای توسعه نیافته را دارند، پیش از آنکه از طریق اتحاد‌های بین شرکتی به تدریج خود را با توانمندی‌های فن‌آورانه سطح بالا سازگار کنند، باید مورد حمایت قرار گیرند.

حرف آخر این که باید تأکید کرد فرآیند همگرایی توان بالقوه ایجاد منافع کلان برای

کشورهای در حال توسعه را دارد، اما وصول این دستاوردهای بالقوه مستلزم مدیریت کارآمد این فرآیند چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی، جهت کاهش هزینه‌های سازگاری و اجتماعی سیاست‌های معطوف به همگرایی منسجم‌تر در اقتصاد جهانی است. چالش حیاتی برای سیاستگذاران، کنترل نیروهای بازار بین‌المللی است، به طوری که مطمئن شوند که روند جهانی شدن واقعاً جهانی است.

یادداشت‌ها

این مقاله ترجمه‌ای است از:

Paul Cook and Colin Kirk Patrick, "Globalization, Regionalization and Third World Development", *Regional Studies*, vol. 31.1, 1997, pp. 55-66.



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی